

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در دو دیدگاه

و کمال‌نمایی

دوره نهم، شماره دو

نام جزوه: اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

۵.....	اخلاق در فرهنگ غرب.....
۱۶.....	اخلاق در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام).....
۲۹.....	اخلاق و کمال نهایی نفس.....
۳۰.....	اخلاق و نفس.....
۳۴.....	معنای کمال.....
۳۵.....	کمال نهایی.....

دوره نهم، شماره دو / ۵

اخلاق در فرهنگ غرب

طرح اخلاق در فرهنگ غرب، از دو جنبه مورد

بررسی قرار می گیرد:

۱- بیان نظریات دانشمندان غرب پیرامون

اخلاق و پرداختن به جهات مثبت و منفی آن، چنانکه

فیلسوف شهید آیت... مطهری(ره) و آیت الله

مصباح یزدی (دام ظلّه) در فلسفه اخلاق به طور

دقیق به نقد پرداخته و رأی صحیح را در اخلاق نشان

داده اند.

۲- بیان روش عملی ای که در حال حاضر

مورد توجه غرب بوده و حاکم بر حیات فردی و

اجتماعی آنان است. البتّه منظور ما طرح نظریّات و

نقد آنها نبوده و کاری به جهات منفی و مثبت آنها نداریم. و اگر به نظریه ای اشاره می گردد به دلیل غرضی است که در طرح این بحث مورد نظر ما می باشد تا بدین ترتیب با حیات فکری و عملی غرب - اگر چه به طور اجمال - آشنا شویم.

غرب، بخصوص در چند قرن اخیر، از مذهب بسیار فاصله گرفته به طوری که در غرب، اخلاق را جدای از مبانی دینی پیشنهاد می کنند.

پایه اساسی اخلاق در قطعنامه جمعیت امریکایی هواداران اخلاق، چنین بیان شده است: «باید اهمیت اخلاق و موقع خطیر آن، در روابط و شؤون مختلف زندگی بشر اعم از فردی و اجتماعی، ملی و دولتی، بدون این که ادیان و عقاید مذهبی و

دوره نهم، شماره دو / ۷

اندیشه های متافیزیک، کوچکترین تأثیر و دخالتی داشته باشد، در نفوس افراد انسان به طور محکم جای گیر شود...»

به دنبال این نهضت، در انگلستان نیز هیأتی بنام جمعیت هواداران اخلاق به وجود آمد که به جمعیت آمریکایی هواداران اخلاق پیوستند... الهام نگرفتن از مذهب، موجب شده که نظریات مضحکی راجع به اخلاق همچون نظریه راسل، نیچهو... - ارائه شود.

راسل می گوید: «وجدان اخلاقی و محبت نوع و نوع دوستی و امثال این حرفها به درد نمی خورد، اخلاق از این ناشی می شود که انسان فکر دوراندیش داشته باشد. و وقتی انسان، دور

۸ / اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی

اندیش بود، حساب می کند که مصلحت او در این است که رعایت نوع را بکند» نیز می گوید: «مثلاً، من گاو همسایه را نمی دزدم، زیرا می دانم که اگر من گاو او را بدزدم، آن همسایه، و یا دیگری گاو مرا می دزدد» او می گوید: «آدم فکر می کند و می بیند که اگر بخواهد با دیگری بداخلاقی کند، او هم بداخلاقی می کند...»

این سخن، پایه اخلاق را از اساس متزلزل می کند، یعنی، این اخلاق، در جایی حکم می کند که قدرتها متساوی باشند... اما آن جایی که یک طرف قوی و طرف دیگر ضعیف است و قوی صد در صد مطمئن است که ضعیف، اساساً نمی تواند کاری کند،

دوره نهم، شماره دو / ۹

هیچ نیرو و عاملی نمی تواند وجود داشته باشد که قوی را دعوت به اخلاق کند.

نیچه می گوید: «بحث در این که دنیا خوب است یا بد و حقیقت آن چیست؟ بیهوده است؛ کسی نمی تواند آن را دریابد و بعضی می گویند بهتر آن بود که به دنیا نیائیم شاید چنین باشد، نمی دانم اما می دانم که خوب یا بد به دنیا آمده ایم و باید از دنیا هر چه بیشتر متمتع شویم. پس آنچه برای حصول این مقصود مساعد است - اگر چه قساوت و بیرحمی و مکر و فریب و جنگ و جدال باشد - خوب است، و آنچه مزاحم این غرض است - اگر چه راستی و مهربانی و فضیلت و تقوا باشد - بد است...»^۱.

نیچه مذهب اخلاقی سوفسطائیان یونان را تجدید کرد که می گفتند: «میزان نیکی و بدی، خود انسان است. هرچه نفس انسان می پسندد و آن را می خواهد خوب، و خلافش بد است و این همان مذهبی است که دو هزار و چهارصد سال پیش از این سقراط و افلاطون در معارضه آن مجاهده کردند...»^۱

توماس هابز - از فلاسفه مادی غرب -
طرفدار خود پرستی افراطی - لذت طلبی و ارضای
بی قید و شرط غرایز - است، او می گوید: «ما نیز
مانند جانوران گرفتار نفسانیاتی هستیم که بر ما
مسلطند و هیچ اختیاری از خود نداریم؛ عقل هم از
نفسانیات جلوگیری نمی کند و تنها محرک انسان در

دوره نهم، شماره دو / ۱۱

اعمال، مهر و کین و بیم و امید است. هر حرکتی که در نفس واقع می شود اگر با زندگی، ملایم و مساعد است؛ خوش آیند بوده و انسان خواهان آن است و اگر منافی و مزاحم باشد ناخوش آیند بوده و از آن می گریزد. و دواعی انسان هم بر آنچه می کند، جز گراییدن به خوشی و پرهیز از ناخوشی چیز دیگری نیست. پس، میزان اخلاق و بنیادش بر سود و زیان است و نیک و بد، امور نسبی هستند؛ یعنی حس و قبح امور، بر حسب سود و زیان آنهاست و نیک و بد، داد و بیداد، در نفس امر و حد ذات، حقیقت ندارد و آنچه نفع شخصی و لذت فردی در آن است،

همان نیک است. بنابراین، مایه کارهای انسان، خودخواهی است.»^۱

نظریات راجع به اخلاق، منحصر به آنچه بیان شد، نیست. نظریات مختلف دیگری هم وجود دارند که یا اصلاً توجّهی به مرتبه عالی نفس (روح انسانی) ندارند؛ و یا آن را در حاشیه قرار داده اند و اگر هم اهمیتی برای آنان قائل شده اند، به لحاظ شناخت سطحی به قضاوت نشسته اند. دنیای غرب و جوامع به اصطلاح متمدن، تابع این گونه نظریات بوده و زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس آن بنا نهاده اند. به همین جهت، اخلاق در فرهنگ غرب، رنگهای مختلفی داشته است:

دوره نهم، شماره دو / ۱۳

الف: اخلاقی که بر پایه «اصل لذت» گذاشته

شد؛

ب : اخلاقی که بر پایه فرد پرستی و خود

خواهی استوار گشته؛

ج : اخلاق مصلحتی، که تکلیف را نادیده

گرفته و بر اساس نفع طلبی حرکت می کند؛

د : اخلاقی که اساس آن حبّ ذات و غریزه

جنسی است.

هـ :

اکثر روشهای اخلاقی در غرب، بر اساس

دنیاگرایی بوده و تمام توجه آن روی تمتعات مادی و

شهووی دور می زند. بدین جهت است که غرب با

نظریات اخلاقی و با روش عملی اش انسان را قربانی

هوی و هوس حیوانی کرده و او را در حدّ حیوانیت نگاه داشته است. آنانی که به جوامع غربی سفر کرده اند؛ جامعه را غرق در مسائلی می بینند که انسان و حیوان در آن مشترکند؛ محبت، عاطفه، و... که در غرب وجود دارد، در حدّ حیوانی آن خلاصه می شود و بس. روش عملی غرب به خوبی نشان می دهد که اخلاق بر پایه احساسگرایی، وهم و خیالگرایی است نه بر پایه عقل و مذهب صحیح، در واقع، اخلاق در غرب، اخلاق انتفاعی است نه ایمانی. و آنچه در شأن انسان است، اخلاق ایمانی است نه انتفاعی. مسائل اخلاقی آن گاه که بر محور ایمان باشد، فضیلت دارد؛ محبت، عاطفه، گذشت، انفاق، مدارا و.. آن گاه که بر محور سود جویی،

دوره نهم، شماره دو / ۱۵

غریزه جنسی، فرد پرستی، حبّ ذات و لذّت جویی و زیبا گرایی دنیوی باشد، نه تنها دارای فضیلت نیست؛ بلکه همان اخلاقی دنیوی است که در مقاله قبل بیان داشتیم.

پیامدهای نامطلوب این اخلاق را در جهان کنونی مشاهده می کنیم و شرق و غرب و جوامع تابع این دو بلوک، گرفتار چنین اخلاقی هستند و با نهایت تأسف، دانسته یا ندانسته، اخلاق مذهبی را مردود و روشهای اخلاقی شهودی و دنیوی را عظیم می شمارند. اخلاق در فرهنگ غرب، انسان و زندگی انسانی را عملاً عبث دانسته و انسان را موجودی می داند که به خود واگذاشته شده و مقصد و هدفی جز گذراندن دنیا ندارند. در واقع حیات غربی،

چراگاه شیطان است که به خوبی خواسته هایش بر آورده می شود و از اهل آن رضایت کامل دارد.

اخلاق در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)

قبل از این که به گفتار بلند و والا و گهربار امامان معصوم (علیهم السلام) اشاره کنیم، بیان یک نکته لازم است و آن، این که در هستی ادراکی توحیدی، کمال، مرادف با وجود است؛ یعنی کمال، حقیقتی وجود است؛ اما نه وجودی که محتاج به ظرف و محل باشد. مانند سفیدی یا سیاهی که محتاج به محل هستند. کاغذ سفید است؛ این لباس سیاه است؛ کاغذ محلّ برای سفیدی و لباس محلّ برای سیاهی است. وجود کاغذ و لباس، وابسته به سفید و سیاه نیست؛ ولی سفیدی و سیاهی وابسته به وجود کاغذ و

دوره نهم، شماره دو / ۱۷

لباسند. با نفی سفیدی و سیاهی، لباس و کاغذ نفی نمی شوند؛ ولی تفاوت بین «کمال» و «اخلاق» مانند تفاوت بین وجود کاغذ و سفیدی است. آن چنانکه کاغذ، محلّ و ظرف برای سفیدی است، کمال انسانی هم ظرف اخلاق است. لذا آن جا که کمال انسانی هست، اخلاق انسانی ظهور دارد و آن جا که کمال انسانی وجود ندارد، صفات اخلاقی هم موجود نیست. اما نباید فراموش کنیم که این ظرف هرگز بدون مظهر نیست؛ بلکه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. لازمه کمال انسانی، وجود صفات اخلاقی است و لازمه ظهور صفات انسانی، وجود کمال انسانی. بنابراین، اخلاق حقیقی و انسانی، آیه و نشانه رشد و جودی و کمال انسانی است. از توجّه به نکته

فوق، نکته دیگری استفاده می شود و آن، این که حدّ وجود اخلاقی انسانی و صفات معنوی و شدّت و ضعف آن به کمال موجود در انسان بستگی داشته و حدّ کمال را نشان می دهد.

در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) توجّه و نظر به چنین اخلاقی است. توجّه به اخلاق انسانی که ظهور فعلی فضایل است. فضایی که نشان دهنده وسعت روح انسانی است.

بیان اهل بیت (علیهم السلام) در حُسن خُلق و مکارم اخلاق در برگیرنده حقیقت فوق است. اگر چه برخی از روایات وارده مطلق بوده و شامل اخلاق انتفاعی نیز می شود؛ اما به لحاظ این که روایات وارده، سخن انسان کامل است، هرگز حمل بر اخلاق

دوره نهم، شماره دو / ۱۹

انتفاعی - آن چنان که در فرهنگ غربی شایع است -
نمی شود.

علی (علیه السلام) فرمود: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ
إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا»^۱؛ کاملترین گروندگان از حیث
ایمان، کسی است که نیکوترین خلق را داشته باشد.
در این روایت، حسن خلق نشانه ایمان
معرفی شده که هر قدر نیکوتر باشد، نشان دهنده
ایمان قوی تری خواهد بود.

در تفسیر آیه «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (به
راستی تو بر خلق عظیم هستی) امام باقر (علیه السلام)
فرمود: «خلق عظیم، اسلام و یا دین عظیم است»^۲.

۱ . بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۹، روایت ۴۴ .

۲ . تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲ .

۲۰ / اخلاق در دو دیدگاه و کمال نهایی

یعنی، اخلاق همان اسلام و دین است. و این سخن بیانگر اخلاق ایمانی است.

خلق أحسن و خلق عظیم زمانی در روح انسانی ظهور فعلی پیدا می کنند که روح به رشد و جودی اش رسیده باشد. علی (علیه السلام) فرمود: «حَسَنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ وَ طَلَبِ الْحَلَالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَى الْعِيَالِ»^۱؛ حسن خلق در سه چیز است: دوری از محارم، طلب حلال و وسعت بخشیدن به عیال. طبیعی است که در اخلاق انتفاعی و دنیوی توجهی به طلب حلال و ترک معاصی وجود ندارد. البته کسانی که به زندگی خصوصی خود و به زن و فرزند خویش وسعت داده و اسباب رفاه آنها را

دوره نهم، شماره دو / ۲۱

فراهم می آورند - ولی از طریق حرام - به طور یقین،
چنین وسعت دادنی از نظر امام
علی (علیه السلام) حسن خلق نمی باشد. وجود
چنین اخلاقی در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)
بیانگر این مطلب است که جهان و انسان هدفدار
بوده و بیهوده آفریده نشده است.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ
إِتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبْتًا فَيَلْهُوَ وَلَا تَرَكَ سُدَى
فَيَلْغُوَ وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ
الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ!»؛ ای مردم! از خدا
بترسید؛ هیچ مردی - و کسی - بیهوده آفریده نشد تا
به لهُو پردازد (جهان را و خودش و حیات انسانی را

به بازی بگیرد؛) و خود سر رها نگشته تا کار بیجا و لغو انجام دهد(و یا در پی اخلاق انتفاعی و دنیوی باشد) و دنیا برای او به جای آخرت نیست؛ آن دنیایی که خود را آراسته و نیکو نموده، تا آخرت را نزد او زشت وانمود کند و در نظرش بد جلوه دهد.و نیز فرمود: «فَمَا خَلَقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمَّهُمَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا تَكَتْرَشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَتَلَهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا أَوْ أُتْرِكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلَ عَابثًا أَوْ أَجْرًا حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ»؛^۱ آفریده نشدم تا خوردن طعامهای پاک مرا مشغول سازد. مانند حیوان بسته شده که همّت آن علف خوردن است، یا حیوان رها شده که کارش به زدن

دوره نهم، شماره دو / ۲۳

خاکروبه است تا چیزی یافته بخورد تا شکنجه را از علفهای آن پُر سازد و از آنچه برایش در نظر دارند، غفلت دارد. یا این که بی حاصل و بیهوده به خود واگذاشته شوم، با عبث بازگذاشته شده و یا ریسمان گمراهی را بکشم؛ یا در راه سرگردانی بیراهه روم.

بنابراین، اندیشه اخلاقی در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) بر این استوار است که انسان موجودی بلا تکلیف و به خود واگذاشته شده نیست تا هرگونه صفاتی را کسب نماید؛ بلکه آفریده شده تا در پی کسب فضایل انسانی باشد.

در حقیقت، ائمه (علیهم السلام) مروج فضایل اخلاقی بر محور خداپرستی هستند و امثال نیچه، فروید، راسل و هابز، مروج اخلاق دنیوی بر محور

هوا پرستی می باشد. بر ما وظیفه است که امام معصوم (علیه السلام) را اسوه اخلاق انسانی و فضایل معنوی قرار دهیم و در رفتار، گفتار و افکار پیرو آنان باشیم.

امام صادق (علیه السلام) از آباء طاهرینش (علیهم السلام)، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل می فرماید: «إِنَّ أُمَّتَكُمْ قَادَتُكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاَنْظُرُوا لِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ»؛ همانا پیشوایان شما، پیشروان شما به سوی خدا هستند؛ پس نظر کنید، به چه کسی در دینتان و نمازتان اقتدا می کنید.

اسلام اخلاق عملی است

دوره نهم، شماره دو / ۲۵

اخلاق عملی عبارت است از آنچه در حیطة اراده و اختیار قرار می‌گیرد. این که کدام عمل و صفت نیکوست و کدام زشت، در حیطة اراده و اختیار ما نیست. و نیز این که کدام صفت و عمل شرط کمال وجودی، و چه صفت و عملی شرط نقص وجودی است، خارج از اراده و اختیار انسان می‌باشد؛ اما این که باید راستگو، و امانتدار، دارای حسن خلق و مکارم اخلاق باشیم، تحت اراده و اختیار ماست.

اگر چه اسلام، اخلاق نظری را بیان داشته، و از این که چه اندیشه و صفت و عملی نیکوست، در تمام ابعاد حیات بشری (حقوق و اقتصاد، سیاست، مسائل تربیتی، فرهنگ، عقاید، امور نظامی، اجتماعی،

و خانواده ای و...) سخن گفته است، لکن هدف اصلی، اخلاق عملی بوده است. بنابراین، تمام اسلام، عمل است. اسلام دارای دو گونه عمل است: عمل جوانحی و قلبی، و عمل جوارحی.

ایمان آوردن به اصول عقاید (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) و به فروع دین (نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری) عمل جوانحی است. قلب وقتی با این اندیشه کلی و جزئی گیره خورد، عمل قلبی انجام می گیرد. و آن گاه که انسان با اعضا و جوارحش به آنچه اسلام نیکو دانسته و شرط کمال وجودی می داند، عمل کند، عمل جوارحی صورت گرفته است. و این، تمام اسلام است. اسلام، همان

دوره نهم، شماره دو / ۲۷

گونه که اخلاق عملی است، تمامش حسن خلق و مکارم اخلاق است. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) برای همین امر مبعوث شده است.

آن جا که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ!»؛^۱ جز این نیست که برای به اتمام رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده ام.

به راستی اسلام زیباست و با تفقه در آن می توان متوجه شد که هیچ جهت نقصی در آن نیست. بیان این نکته لازم است که حسن خلق، مرتبه نازله اسلام و مکارم اخلاق مرتبه عالیه اسلام است.

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، شماره ۵۲۱۷.

بنابراین، مکارم اخلاق اختصاص دارد به رسول گرامی اسلام و آنان که پیرو خالص و صدیق آن حضرت هستند.

«أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاْمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا...» براستی خدای تبارک و تعالی، رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را به مکارم اخلاق اختصاص داد؛ خودتان را آزمایش کنید. اگر مکارم اخلاق در شما بود، خدای عزوجل را حمد و ستایش کنید و به زیاد کردن آن رغبت نمایید....

دوره نهم، شماره دو / ۲۹

از علی (علیه السلام) است که فرمود: «ذَلُّوا
أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَقُوذُوهَا إِلَى الْمَكَارِمِ»؛ اخلاق
خود را با صفات حمیده رام کنید و آن را به سوی
مکارم اخلاق و سجایای انسانی سوق دهید.

اخلاق و کمال نهایی نفس

از دیدگاه توحیدی، کمال نهایی انسان در پرتو اخلاق
حاصل می شود. به همین جهت، اخلاق، شرط لازم
جهت نیل به رشد انسانی به حساب می آید. رابطه
بین کمال نهایی و اخلاق، رابطه بین علت و معلول و
رابطه ای حقیقی چند مطلب می پردازیم:

* اخلاق و نفس * معنای کمال * کمال نهایی

اخلاق و نفس

نفس عبارت از روحی است که با بدن همراه بوده و از مراتب مختلفی برخوردار است و شناخت ما از مراتب نفس به لحاظ آثار مختلفی است که در وجود خود می یابیم.

۱- بدن در حال رشد و نموّ بوده، دارای نیروی جذب و دفع دستگاههای مختلفی است که در رشد و حیات آن، دخالت مؤثر دارند. این آثار حاکی از وجود حقیقتی است که در گیاهان هست. و بعد نباتی نفس را تشکیل می دهد. در این مرتبه سخن از اخلاق نیست؛ محکوم قوانین طبیعی و جبری است و اخلاق، نقشی در جذب و دفع، رشد و نموّ و گردش دستگاهها ندارد.

دوره نهم، شماره دو / ۳۱

۲- وجود ما از غرایزی برخوردار است که در مقاطع مختلف زمانی به ظهور فعلی می‌رسند؛ مانند غریزه خوردن و خوابیدن که از ابتدای تولد، فعلی است؛ و غریزه جنسی که در سن خاصی فعلی می‌شود و .. این گونه غرایز حاکی از حقیقتی است که در حیوانات موجود بوده و بعد حیوانی انسان را تشکیل می‌دهد. در این مرتبه نیز سخن از اخلاق نیست، زیرا ظهور غرایز و رشد آنها طبیعی و جبری بوده، از حیطه اراده و اختیار انسان خارج است؛ خوب و بد، نیکو و زشت، و ... نقشی در فعلیت آنها ندارد.

۳- وجود ما دارای آثار روحانی و معنوی است. کارهای عقل - که حق و باطل را تشخیص

می دهد۔ و فطرت عالمه - که به جستجوی در کسب و دانش می پردازد - آگاهانه، هدفدار، انتخابی و اختیاری است. این آثار از حقیقتی فوق نبات و حیوان ناشی می شود - که به آن، روح انسانی گفته می شود - مرتبه عالی و جودی نفس است که از قوا و فطرتها و میل های معنوی - که نظر به فوق طبیعت دارند - برخوردار است. در این مرحله است که اخلاق مطرح می شود و فضایل و رذایل اخلاقی الهام شده و موجب شکوفایی روح و شرط فلاح و رستگاری است.

بنابراین، رابطه اخلاق با روح انسانی، رابطه ای مستقیم است و ابتدا در این بُعد عالی اثر می گذارد و به لحاظ این که نفس، دارای یک وجود

دوره نهم، شماره دو / ۳۳

است و مراتب آن، به هم پیوسته و بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند، تأثیر اخلاق بر بعد حیوانی و نباتی در مرحله بعد از روح انسانی است. تأثیر مثبت اخلاق بر روح انسانی و ظهور فعلی فضایل موجب می‌گردد که بعد حیوانی به کنترل عقل در آید و از حدود وظایف دینی و عقلی تجاوز نکند و رویش و رشد و نمو در بعد نباتی از طریق غذای حلال و... باشد.

به هر حال، اصل طرح اخلاق در مرتبه عالی نفس ذاتی و طرح آن در بعد حیوانی عرضی، و به لحاظ و حدتش با روح انسانی می‌باشد. لازم به ذکر است که کمال نهایی نفس، کمال روح انسانی است نه کمال در مرتبه حیوانی.

معنای کمال

آن گاه که یک موجودی به تناسب وجود خود رشدی حاصل می کند؛ مفهوم کمال را به کار می برند. پس کمال عبارت از صفتی است که بر رشد وجودی یک موجود یا پیدایش صفت مناسب در موجود، اطلاق می شود. نطفه ای که رشد کرده و روح حیوانی در او دمیده شده و صفت احساس و اراده در او پدید آمده است، نطفه ای به کمال رسیده است.

در مقابل کمال، نقص است که بر انحطاط وجودی و یا صفتی دون شأن یک موجود اطلاق می شود - و در انسان - مانند تنزل نفس در مرتبه حیوانی و یا وجود حسد در نفس که دو شأن انسان

دوره نهم، شماره دو / ۳۵

است و به تنزلی که در بردارنده صفتی دون شأن انسان است، صفت نقص اطلاق می شود. بنابراین، کمال، وجود و هستی؛ و نقص، عدم و نیستی، می باشد. کمال انسان در رشد وجودی و ظهور فعلی فضایل اخلاقی در روح انسانی است؛ چنانکه نقص او در نفی انسانیت و حاکمیت حیوانیت و ظهور فعلی رذایل می باشد. البته کمال دارای معنای دیگری نیز هست و آن رسیدن به غرض و مقصود مورد نظر است.

کمال نهایی

در جهان طبیعت، هر موجودی، در جستجوی آن است که به کمال نهایی و لازم وجودی اش نایل شود. کمال نهایی هر موجودی، عبارت از رسیدن او

به آخرین درجه وجودی اش می باشد. انسان، قبل از آن که تهذیب نفس کند و به ظهور فعلی فضایل بپردازد؛ باید به کمال نهایی اش عالم و آگاه باشد، تا شرایط لازم جهت رسیدن به آن را فراهم آورد. بنابراین، لازم است قبل از طرح مسائل اخلاقی در رابطه با فرد و اجتماع و بیان برخی از صفات اخلاقی، به پاسخ این سؤال که: «**کمال نهایی انسان چیست**» پردازیم و چنانکه در ابتدای این بحث بیان داشتیم؛ به شناخت رابطه خاصّ اخلاق با کمال نهایی نایل شویم. چگونه می توان با کمال نهایی انسان آشنا شد؟

همچنان که ذکر شد؛ کمال نهایی انسان در

مرتبه روح انسانی - که عالی ترین مرتبه وجودی

دوره نهم، شماره دو / ۳۷

نفس است - مورد طرح و بررسی قرار می گیرد. نیز دانستیم که کمال، صفتی است که بر رشد وجودی موجود اطلاق شده و کمال نهایی هر موجودی در ایصال به آخرین حدّ وجودی نهفته است. شناخت کمال نهایی بستگی دارد به شناخت روح انسانی و آخرین حدّ وجودی آن، که در مسیر تکامل بدان می رسد. اگر به درستی توجّه شود، ما نه به حقیقت روح انسانی آشنایی داریم و نه به آخرین مرتبه رشد وجودی اش دسترسی. و چون روح، یک حقیقتی است که دست تجربه و علوم تجربی به آن نمی رسد - تا آن را مورد شناسایی قرار داده و به آخرین منزل و کمال او آگاه شود - تجربه در محدوده امور مآی بوده و امر مجرد، خارج از حدود شناسایی تجربه

قرار می‌گیرد، حتی عقل نیز آخرین حدّ وجودی روح انسانی را نیافته است تا کمال نهایی را درک کند. اگر چه عقل با دقت در وجود روح انسانی، به این حقیقت پی می‌برد که روح انسانی فوق طبیعت است و بر اساس این قاعده که: «وجود عالی، حرکت به سمت وجود دانی نداشته و آن را طلب نمی‌کند»، حکم می‌کند که روح انسانی طالب طبیعت نیست تا با وصول به آن، به کمال نهایی اش رسیده باشد. بنابراین، طبیعت و آنچه متعلق به آن است، نباید آرمان و آرزوی نهایی انسان باشد.

عقل، به فطرتها در مرتبه انسانی نظر انداخته و به درک این حقیقت نایل می‌شود که خواسته‌های انسانی دارای حدّ و مرزی نبوده و نامحدود را طالب

دوره نهم، شماره دو / ۳۹

است؛ به لذت، زیبایی و قدرتِ محدود اکتفا نمی کند؛ به هر چه می رسد فوق آن را آرزو می کند. این نشانگر آن است که کمال نهایی روح انسانی در نیل به نامحدود است.

آخرین مرحله وجودی انسان، رسیدن به شهود حقّ مطلق، زیبایی مطلق و... است. به هر حال، عقل عالی ترین معرفت انسان را که با روح انسانی همسان است، ملاحظه کرده و با توجّه به این که کمال انسانی در بالا رفتن مرتبه آن معرفت است، حکم می کند که کمال نهایی در نیل به عالی ترین معرفت شهودی است که در پی حرکت به سوی شهود مطلق، وجود مطلق و کمال مطلق حاصل می شود.

خلاصه آنچه گفته شد اینست که اولاً:
اخلاق در مرتبه عالی نفس (روح انسانی) مطرح است.
ثانیاً: کمال - به معنای خاص - عبارت از رشد
وجودی است و در انسان، رشد روح انسانی و ظهور
فضایل در آن، کمال انسانی محسوب می شود. ثالثاً:
کمال نهایی انسان، رسیدن به شهود مطلق است. و
غرض از ارسال رسل و انزال کتب نیز همین موضوع
است. و شاید آیه شریفه زیر، راجع به این معنا باشد:
«يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ
رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ ای
نفس به کمال رسیده و آرامش یافته، به پیشگاه

دوره نهم، شماره دو / ۴۱

پروردگارت بازآی که تو خشنود و او راضی از تو است.

به طور یقین، کمال حیوانی در انسان، مطمئنۀ نیست؛ نفس مطمئنۀ، عبارت از وصال روح انسانی به حقیقت مطلق و پروردگار عالم است. و اخلاق اسلامی این وظیفه خطیر را به عهده دارد که در انسان، قابلیت جهت نایل شدن به رشد انسانی به وجود آورد، تا خداوند متعال - که بخشنده وجود و آفریننده موجود است - بر کمال وجودی او بیفزاید.

نیز بیان شد که اسلام، اخلاق عملی است؛ رابطه افعال اخلاقی با کمال انسانی، رابطه فعل با نتیجه اش می باشد. نتیجه افعال صالحه، تقوای الهی و حسن خلق است؛ لذا نبی گرامی اسلام (صلی الله

علیه وآله وسلم) در جواب عمومی خود (عباس بن عبدالمطلب) که سؤال کرد: کمال چیست؟ فرمود:

«تَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»^۱.

در واقع، معنای سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اینست که حسن خلق و تقوای الهی، از کمال وجودی انسان حکایت کرده و خود، دو صفت کمال هستند.

نفس صفات حاصله از رفتار اخلاقی کمال است، زیرا صفات بدون موصوف یافت نمی شوند و تا بر مرتبه وجودی نفس افزوده نشود، نفس از صفات عالی برخوردار نمی گردد. و رابطه بین اخلاق و کمال وجودی، رابطه اعتباری نیست؛ بلکه رابطه

دوره نهم، شماره دو / ۴۳

حقیقی و تکوینی است. در قسمت بعد، راجع به
رابطه انسان با خدا به بحث خواهیم نشست.

پایان